

پولاد

امام علی اسدی - نادر سقاء



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کانون فرهنگ هنری شهید عالی

(تخصص کتابخانه ای)

سرشناسه:	اسدی، امامعلی، ۱۳۵۰
عنوان و نام پدید آورنده:	پولاد / امامعلی اسدی، نادر سقاء
مشخصات نشر:	اردبیل: محقق اردبیلی، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری:	۱۷۶ص
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۶۵۵۴-۳۸-۹
موضوع:	علائی، حقیقلی، ۱۳۴۳-۱۳۶۵
موضوع:	شهیدان - ایران - بازماندگان - خاطرات
موضوع:	جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان - سرگذشتنامه
شناخته افزوده:	سقا، نادر، ۱۳۵۵
رده بندی کنگره:	۱۳۹۱ ۵ الف ۷۶ ع / DSR ۱۶۲۶
رده بندی دیویی:	۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی:	۲۸۰۰۴۱۷

مؤلفین: امامعلی اسدی / نادر سقاء

ویراستار: فرشاد منبری

ناشر: انتشارات محقق اردبیلی

حروفچینی و صفحه آرا: رضا صفری

طراح روی جلد: کانون تبلیغاتی زمین

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۴۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

لیتوگرافی: آریتان اسکنر

چاپ و صحافی: شیرانگار

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۵۴-۳۸-۹

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

این کتاب با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است

۱	اشاره
۴	مقدمه
۷	مشخصات شهید
۸	دفتر خاطرات سردار شهید علایی
۹	خاطرات سردار شهید علایی با دست خط خود
۲۱	فعالیت سیاسی مذهبی
۲۳	ویژگیهای اخلاقی
۲۴	خاطره شعبان علایی پدر شهید علایی
۲۶	خاطره صغری برومند از همسر شهید علایی
۲۸	زندگی نامه شهید علایی از زبان علی علایی برادر شهید
۳۲	خاطرات دوستان و هم‌زمان شهید
۳۳	خاطره سرهنگ فارغ بازدار
۳۶	خاطره ذبیح اله نعمتی
۳۷	خاطره ظهیراب علی پور
۳۸	خاطره حجت الاسلام صادق مرادی
۳۹	خاطره غلام توسلی
۴۰	خاطره امان اله جهانی
۴۲	خاطره حجت الاسلام برومند
۴۵	خاطره عبدالله حسینی زاده
۴۶	خاطره سردار اکبری
۴۷	خاطره امامعلی اسدی
۴۸	خاطره حسین صادق زاده
۵۰	خاطره محرم معصومی
۵۲	خاطره میر جلال حسینی
۵۳	خاطره همت پاداشی
۵۶	خاطره یک سرباز
۵۹	خاطره یکی از اهالی روسای فولادلو قوئی
۶۰	خاطره شمس صلواتی
۶۱	خاطره عباس معصومی
۶۳	خاطره دوم سردار اکبری
۶۶	خاطره میر جعفر موسوی سادات
۶۹	نامه های سردار شهید علایی
۷۰	نامه به علی حسین برومند

۷۱	نامه به همسر شهید
۷۳	نامه به شهید سیف الدین برومند
۷۴	نامه به پسر بزرگم علی علانی
۷۵	نامه شهید برومند به علانی
۷۶	دل نوشته ها
۷۷	دل نوشته علی علانی
۸۰	دل نوشته داور محمودی
۸۳	دل نوشته حسن مهدوی
۸۵	دل نوشته سعید خوشبخت
۸۷	دل نوشته عاصم قبادی
۹۰	دل نوشته محرم معصومی
۹۳	مستندات شهید
۹۴	نوار سخنان سردار علانی در جمع رزمندگان
۹۷	نوار سخنان سردار علانی قبل از اعزام به جبهه
۱۰۱	نوار سخنان سردار علانی در مورد روحانیون
۱۰۲	سخنان شهید علایی در جمع پاسداران
۱۰۴	سخنان شهید علانی
۱۰۶	نامه محسن رضانی فرمانده سابق سپاه به فرماندهان جنگ
۱۰۷	دست خط شهید در مورد سردار باکری
۱۰۷	سئوال‌ات در جنگ از نیروها که در جبهه بودند
۱۱۴	وصیت نامه سردار شهید علانی
۱۱۷	شعر استاد کلامی در خصوص شهید
۱۱۸	تصاویر
۱۳۹	دست خط شهید

جنگ تحمیلی خیلی زود فرماندهان خود را شناخت. فرماندهانی جوان به مصاف ارتشی مجهز رفت و این فرماندهان جوان در کوران سال های جنگ آبدیده و با تجربه شدند و توانستند موفقیت ها و پیروزی های زیادی برای جمهوری اسلامی ایران رقم بزنند. بی شک سردار شهید حسینقلی علایی یکی از این فرماندهان است. او در بهار سال ۱۳۴۳ در یک خانواده مذهبی در روستای فولادلو قوی از توابع شهرستان بيله سوار استان اردبیل چشم به جهان گشود، وی در سنین کودکی و قبل از رفتن به مدرسه در جوار پدر با مکتب قرآن آشنا شد و خواندن قرآن را بطور کامل فرا گرفت از آن پس با سفارش پدر هر سال خصوصاً در ماه مبارک رمضان یک دوره قرآن را ختم می نمود و در جلسات قرائت قرآن روستا همیشه شرکت می کرد. تحصیلات ابتدایی را در روستای فولادلو قویی به اتمام رساند و برای ادامه تحصیل در دوره راهنمایی به شهرستان اردبیل مهاجرت و در مدرسه راهنمایی پورسینا مشغول به تحصیل شد. پس از اتمام دوره راهنمایی، دوره متوسطه را در مرکز آموزشی کشاورزی سعیدآباد تبریز بطور شبانه روزی گذراندند، اولین سال ورود به مرکز آموزشی مصادف بود با اوج انقلاب اسلامی و تشدید اعتصابات و راهپیمایی ها، سردار علایی همپای سایر جوانان انقلابی تبریز در توزیع نوارهای سخنرانی و اعلامیه های حضرت امام خمینی (ره) با عوامل رژیم رژیم شاهی مبارزه کرد و روزهای بحرانی را پشت سر گذاشت. پس از پیروزی انقلاب و بازگشتی مدارس و مراکز آموزشی در سال ۵۸ با تشکیل انجمن های اسلامی، ایشان نیز به طور فعالانه وارد میدان فعالیت های فرهنگی شدند و در انجمن اسلامی مرکز آموزش کشاورزی سعیدآباد تبریز نقش مهمی را به عهده داشتند و با گروهک هایی از قبیل: مجاهدین خلق، توده، خلق مسلمان و ایستادگی کردند و از آرمانهای امام و شهیدان جانانه دفاع کردند.

شهید علایی بارها خدمت شهید محراب آیت الله مدنی امام جمعه آن زمان تبریز رسیدند و از رهنمودها و نصایح ایشان استفاده ها بردند. در سال ۱۳۶۰ بطور داوطلب و بسیجی به کردستان اعزام شدند و از آنها خاطرات زیادی داشتند.

بالاخره پس از اخذ دیپلم کشاورزی در سال ۱۳۶۱ به عضویت رسمی سپاه پاسداران درآمدند و در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پارس آباد در قسمت های مختلف بخش تبلیغات سپاه و بسیج خدمت کردند و در اواخر فرماندهی بسیج پارس آباد را بر عهده داشتند و در تسریع آماده سازی و اعزام بسیجیان و پشتیبانی جبهه ها، تلاش همه جانبه نمودند و در آخر برای اینکه بر همگان اعلام کنند که مرد عمل هستند نه مرد حرف همراه بسیجیان عاشق عازم جبهه های جنوب شدند و در لشکر ۳۱ عاشورا در گردان عیب این مظاهر (ع) مشغول خدمت شدند و حدود یکسال بطور مرتب در جبهه حضور داشتند و در عملیات والفجر ۸ (بارو) از ناحیه سر زخمی شدند و در عملیات کربلای ۵ (شلمچه) در حالیکه مسئولیت گردان با او بود دعوت حق را لبیک گفته و به شهادت رسیدند. ثمره ازدواج شهید دو یادگار گرانقدر می باشد یک دختر بنام کبری و یک پسر بنام علی، امید است فرزندان آن شهید پاسدار ادامه دهنده خوبی برای خون و راه پدر باشند.

زمانی که در روستای فولادلو قوی تصمیم به تاسیس کانون فرهنگی هنری گرفتیم برای انتخاب نام کانون با دوستان مشورت می کردیم یک لحظه نام سردار علایی به ذهن آمد و خداوند متعال نیز کمک کرد تا ستاد عالی مساجد نیز با این پیشنهاد موافقت و کانون فرهنگی هنری به نام شهید علایی نامگذاری شد.

از آن روز تصمیم گرفتم که بیشتر این شهید را بشناسم و ارتباط زیادی با خانواده وی داشته باشم. برای همین بر خود وظیفه دانستم مطالبی را در خصوص این شهید بزرگوار که در دامن خانواده پاک بزرگ شده است، انجام دهم.

در این خصوص تمام اسناد، نوشته ها، نامه ها و نوارهای سخنرانی شهید علایی را از خانواده شهید تحویل و بعد از مطالعه و گوش کردن به سخنرانیهای شهید بزرگوار، به پیشنهاد دوست و برادر عزیزم جناب آقای نادر سقا جهت شناساندن رشادتها و افتخاراتی که شهید علایی از خود در جبهه های جنگ به جا گذاشته است، تصمیم گرفتم با چاپ پوستر فراخوان، آثار سردار شهید علایی را در سطح استانهای آذربایجان شرقی، غربی، زنجان و اردبیل گردآوری نمایم و با یاری خداوند متعال آثار زیادی از طرف همزمان و دوستان شهید بزرگوار جمع آوری شد که با گردآوری مجموعه حاضر تلاش کردم تا با یاری خداوند بلند مرتبه این مجموعه بی نظیر که در مقابل بزرگواری و رشادتهای سردار شهید علایی بسیار ناقابل است به سر منزل خویش برسانم. بعد از یک و نیم سال تلاش شبانه روزی این کتاب (پولاد) آماده چاپ شد. امیدوارم که مورد قبول درگاه احدیت قرار گیرد و روح این شهید و شهدای دیگر از ما راضی باشد.

روحشان شاد و راه شان پر نور باد.

امامعلی اسدی

مدیر مسئول کانون فرهنگ هنری

شهید علایی

مقدمه:

.... و خدایی که در این نزدیکی است.

سلام بابای مهربونم،

اولین چیزی که می خواهم برایت بنویسم، این است که خیلی دوستت دارم. احساسم به تو که گل پرپر شده ی قلبم هستی هرگز در این کلمات و جملات و کاغذ نمی گنجد. کاش می دانستی چقدر دلتنگ تو هستم. تنها از تو چند عکس و اندکی خاطرات از زبان مادرم در یاد دارم. آخر بابا من فقط دو سالم بود که از پیشمار بر کشیدی هر وقت در فکر تو هستم خیلی دلم می گیرد. بعضی وقتها مادرم از خاطرات کم و پرشور می گوید، حسرت تمام وجودم رو فرا می گیرد و آنقدر دلتنگت می شوم که سیل اشکهایم امانم نمی دهد. من تا آخر دنیا حسرت داشتنت را خواهم داشت. آخر خدایا چرا چنین پدری را از من گرفتی ؟

پدرم، می خواهم از مادرم بگویم، با ارزشترین کسی که در این دنیا دارم. مادرم خیلی شکسته شده، شنیده ام خیلی او را دوست داشتی و همیشه به او افتخار می کردی، اگر الان او را ببینی نمی شناسی ، با اینکه سنش خیلی زیاد نیست ولی صورتش پیرکیده شده، هنوز هم بعد از ۲۳ سال برایت بی قراری می کند. وقتی نگاهش می کنم غم غریبی در صورت، هریانش موج می زند. از گریه کردن برای تو خسته نمی شود، انگار فقط خودش می داند که چه چیزی را از دست داده

بابا جانم، پسر رشیدی داری، به پاکی گل ، نمی دانی من و مادرم چقدر دوستش داریم. من همیشه به زلالی قلبش غبطه می خورم.

انگار مادرم و تو هر چه صداقت و پاکی و مهربانی داشتید، هدیه کرده اید به علی، کاش بودی و می دیدیش و بهش افتخار می کردی همانطور که او به تو افتخار می کند راستش. من هم به تو افتخار می کنم، اما ... اما خیلی دلم شکسته، از تو، آخه چرا ما رو تنها گذاشتی و رفتی، نگفتی ممکن است من و مادرم و علی چقدر به تو احتیاج داشته باشیم؟!

الان که دارم این نامه را می نویسم اشک هایم را می بینی که برای جاری شدن از هم سبقت می گیرند؟ شاید بگویی که من برای اسلام رفتم برای دین، ناموس و... ولی نمی دانی بابا الان اینجا چه خبره بارها و بارها شده که به خاطر هزاران جوانی که جانشان را فدای اسلام و ناموس کرده اند، افسوس می خورم، کسانی که از جوانهای عزیز و پاره های جگرشان گذشتند تا اسلام زنده بماند. اما حالا چی؟ اوضاع بدی است بابا، اگر می ماندی و می دیدی تو هم دلت می شکست!

بابای عزیزتر از جانم، می دانم آنطور که باید نتوانستم دینی خود را در مقابل خونی که به خاطرش فدا کردی را ادا کنم، دستم رو بگیر بابا، خیلی بهت احتیاج دارم، خیلی ... دست همه ی ما را بگیر، آخر بعد از تو خیلی سختی ها کشیدیم!

راستی بابای خوبم، فدایت شوم، چرا به خوابم نمی آیی؟ بارها استعاضات کرده ام، شب ها توی رختخواب گریه کرده ام که یکبار به خوابم بیایی. در همه ی این سالها همیشه چشم هایم رو می بندم و در خیال خودم تو را در کنار خودم احساس می کنم دست به محاسن پاکت می کشم.

گریه می کنم و می بوسمت، تو هم مرا می بوسی، آه که چقدر حسرت این لحظه ها را در سینه ام دارم و تا آخر عمرم خواهم داشت. حداقل به خوابم بیا، بگذار در خواب به آرزویم برسم بلکه آرام بگیرم. بابای شهیدم چهره ماهت همیشه جلوی چشمانم است. آه خدایا، چطور بر آن اندام نحیفت گلوله زدند، نمی دانم هنگام شهادتت تشنه بودی یا نه، کاش آنجا بودم و خودم را فدایت می کردم.

خدایا تو چقدر صبوری ... ای پدر مظلوم و غریب وقتی به لحظه ی شهادتت فکر می کنم جگرم می سوزد، قطره های اشکم بر روی نامه ام گواه جگر سوخته ام هستند. ما همیشه به یاد تو هستیم و تا آخر عمر خواهیم بود تو نیز هیچ وقت خانواده ی کوچکت را فراموش نکن. من و مادرم و علی غصه ی نبودنت را تا ابد در سینه مان خواهیم داشت و دل شکسته مان را مرهمی نیست. فقط از تو می خواهیم آن دنیا شفاعتمان کنی، حالا که به خدا نزدیکی از او بخواه دستان را بگیرد...
سهم من از دنیا همان ستاره ای باشد که همیشه پنهان است، همیشه...

فدای تو بابا دوستت دارم به یاد من باش